



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲۶ / ۷ / ۱۴

ن. جلیلزاد

نقدی بر نقد صدیق صائب و پاسخ خالدی

«جورج واشنگتن افغانستان» یک مغالطه است، نه یک کشف تاریخی

نقدی بر اسطوره سازی میرویس خان هوتکی

مسئله چیست؟

بحثی که در روزهای اخیر میان سه هموطن افغان / نوراحمد خالدی، من / ن. جلیلزاد، و صدیق صائب / درگرفته، در ظاهر بر سر یک شخصیت گرامی تاریخی است / میرویس خان هوتکی و قیام او در ۲۱ اپریل ۱۷۰۹.

اما در باطن، این مناقشه بر سر چیزی بسیار مهم تر است. آیا تاریخ نگاری علمی اجازه می دهد مفاهیم حقوقی و سیاسی متعلق به قرن نوزدهم و بیستم را، بدون سند مستقیم، بر رویدادی از سال ۱۷۰۹ تحمیل کنیم؟

خالدی در مقاله خود میرویس خان را «جورج واشنگتن افغانستان» می نامد و به او مفاهیمی چون «امارت ملی»، «حق تعیین سرنوشت»، «دولت حایل» (Buffer State)، «هویت ملی افغان»، «دیپلماسی فعال»، و «دولت-ملت مدرن» نسبت می دهد.

من / ن. جلیلزاد در پاسخ، این مفهوم سازی را «فرافکنی مفاهیم مدرن به قرن هجدهم» و نمونه ای از Presentism و مغالطه رده بندی (Category Error) می خوانم.

صدیق صائب، در نوشتار سوم، اگرچه به لحن تند جلیلزاد ایراد می گیرد، خود به صراحت اعتراف می کند که «برخی انتقادهای جلیلزاد بر مقاله نوراحمد خالدی بی اساس نیست» و می نویسد که نسبت دادن طرح آگاهانه «دولت حایل» به میرویس هوتکی، بدون سند مستقیم، «نیازمند احتیاط بسیار بیشتر است».

این اعتراف / از زبان صدیق صائب کسی که خود در مقام داور میان دو طرف نشسته / نقطه عزیمت این نوشتار است. وقتی حتی منتقد منتقد نیز بر بی اعتباری روش شناسی مقاله خالدی گواهی می دهد، دیگر بحث بر سر «تندی لحن» نیست، بلکه بر سر اعتبار علمی یک روایت تاریخی است.

تکرار می کنم / تاریخ علم است، نه شعار: چرا روش مهم تر از نتیجه است. من / جلیلزاد از همان جمله نخست، معیاری روشن برای دآوری تعیین می کنم. «تاریخ بازیچه کلمات نیست، تاریخ علم است.» این جمله، هرچند صائب آن را «حکمی قاطع» می خواند که با اتهام زنی همراه شده، در اصل

د پانو شمیره: له ۱ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې ټولنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ

خود بی عیب است.

تاریخ به عنوان یک رشته روشمند، هرچند علم تجربی به معنای فیزیک و کیمیا نیست، اما با سند، نقد منبع، و استدلال سروکار دارد / نکته ای که حتی صائب نیز در دفاع از این اصل می نویسد.

مساله اصلی این است: آیا مقاله خالدی این استاندارد را رعایت کرده است؟

پاسخ، با معیارهای مقاله های جلیلزاد و حتی با اذعان ضمنی صائب، منفی است. مقاله خالدی از یک نتیجه از پیش تعیین شده / میرویس خان «جورج واشنگتن افغانستان» است / آغاز می شود و سپس شواهد را برای اثبات آن گزینش می کند. این دقیقاً وارونه روش تحقیق علمی است که باید از شواهد به سوی نتیجه حرکت کند، نه برعکس. جلیلزاد به درستی این را «نتیجه گیری از پیش تعیین شده» می نامد، و این خود یکی از شناخته شده ترین مغالطه های تحقیقی است: motivated reasoning یا استدلال جهت دار.

فرافکنی مفاهیم مدرن به قرن هجدهم: قلب مساله

با صراحت ادعا می کنم / هسته مرکزی نقد من / جلیلزاد / قوی ترین بخش آن / این است که مفاهیمی چون «امارت ملی»، «دولت-ملت مدرن»، «حق تعیین سرنوشت»، و «هویت ملی افغان» محصولات فکری اروپای پس از انقلاب فرانسه و نظام وستفالیایی سده های نوزدهم و بیستم اند. این مفاهیم در چارچوب مشخصی از حقوق بین الملل، نظریه حاکمیت ملی، و جنبش های ناسیونالیستی اروپایی شکل گرفته اند / نظامی مفهومی که در سال ۱۷۰۹ اصلاً وجود نداشت. نسبت دادن این مفاهیم به میرویس خان هوتکی، یک رئیس قبیله افغان که علیه ظلم مالیاتی و مذهبی یک والی گرجی تبار صفوی شورید، نمونه کلاسیک Presentism است / تکرار می کنم / یعنی خواندن گذشته با عینک امروز. این نکته را حتی صائب، با وجود اختلاف لحنی اش با من / جلیلزاد، رد نمی کند / او خود می نویسد که خالدی «مفاهیم سیاسی جدید را با آزادی بیش از حد به آغاز سده هجدهم انتقال می دهد» و اصطلاحاتی مانند «امارت ملی» و «دولت-ملت مدرن» «نیازمند احتیاط بسیار بیشتر است».

نکته فراموش ناشدنی این جاست: نبود این مفاهیم در ۱۷۰۹ به معنای بی اهمیتی قیام میرویس خان نیست / و من / جلیلزاد هرگز چنین ادعایی نکرده ام. برعکس، من صریحاً می نویسم که «میرویس خان هوتک شخصیت سترگ و مهمی در تاریخ منطقه است و قیام او علیه گرگین در ۱۷۰۹ رویدادی واقعی و قابل احترام است.» مساله این نیست که آیا میرویس خان مهم بود / مساله این است که آیا اهمیت او باید با وام گیری از لغت های قرن نوزدهمی اثبات شود، یا با واقعیت های تاریخی خود رویداد؟

من جلیلزاد راه دوم را برمیگزینم، و این دقیقاً همان چیزی است که تاریخ نگاری علمی اقتضا می کند.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خبر و لولئ

مقایسه با جورج واشنگتن: مغالطه رده بندی در بالاترین شکل آن

شاید آسیب پذیرترین بخش مقاله خالدی، همانا عنوان آن باشد: «میرویس خان هوتکی، جورج واشنگتن افغانستان». جلیلزاد این مقایسه را مغالطه رده بندی (Category Error) می نامد، و این داوری از نظر روش شناسی تاریخی کاملاً موجه است.

جورج واشنگتن رهبر جنبشی سازمان یافته بود، با کنگره قاره ای، اعلامیه استقلال مکتوب، قانون اساسی، و هدف صریح و از پیش اندیشیده برای تأسیس کشوری مستقل با شناسایی حقوقی بین المللی در نظامی که خود آن نظام (روابط دیپلماتیک میان دولت های و ستفالیایی) از پیش وجود داشت.

میرویس خان، به گفته خود مقاله خالدی، حتی در آغاز از پذیرفتن لقب «شاه» خودداری کرد و اقدامش، دست کم در گام نخست، عکس العملی بود به ظلم یک والی مشخص / نه پروژه ای از پیش طراحی شده برای بنیان یک دولت-ملت با اسناد حقوقی بین المللی. این جا باید به یک تناقض درونی در متن خالدی اشاره کرد که من / جلیلزاد آن را به دقت شکار کرده ام: مقاله خالدی از یک سو ادعا می کند میرویس خان «از پذیرش لقب شاه خودداری کرد» تا بر جنبه مردمی حکومتش تأکید کند، و از سوی دیگر بلافاصله می افزاید که او «بعد از مطمئن شدن، سکه به نام خود ضرب زد و اعلان پادشاهی کرد».

این دو گزاره در کنار هم، یک روایت ناسازگار می سازند: نویسنده نمی تواند هم زمان میرویس خان را نمونه حکمرانی مبتنی بر جرگه و مشورت مردمی معرفی کند و هم مدعی شود که او پادشاهی اعلام کرد / مگر آنکه این ناهماهنگی را توضیح دهد، که مقاله چنین نمی کند.

از این گذشته، خود عبارت «جورج واشنگتن افغانستان» ساخته ذهن خالدی نیست / به گفته خودش، از جورج بروس مالیسون، مستشرق بریتانیایی قرن نوزدهم، وام گرفته شده است. این جاست که ضعف دوم مقاله آشکار می شود: تکرار بدون نقد یک عبارت تزیینی از یک منبع استعماری.

بحران منبع شناسی: وقتی «نقد منبع» فقط یک عنوان انگلیسی می شود

یکی از دقیق ترین نکاتی که در نقد سوم (صائب) آمده / و باید آن را به سود من / جلیلزاد تفسیر کرد، نه علیه من / این است: «نوشتن عبارت Source Criticism به زبان انگلیسی، جای نقد واقعی منبع را نمی گیرد.» این هشدار به جای آنکه انتقاد از جلیلزاد باشد، در واقع تأییدی بر ضرورت همان کاری است که جلیلزاد آغاز کرده است: نشان دادن اینکه منابع اصلی مقاله خالدی / جان ملکم، یوناس هانوی، و جورج بروس مالیسون / همگی نویسندگان بریتانیایی سده های هجدهم و نوزدهم اند که از منظر امپراتوری بریتانیا و در بستر رقابت ژئوپلیتیک با روسیه و ایران بر سر افغانستان (بازی بزرگ) می نوشتند. این بدان معنا نیست که این منابع بی ارزش اند / جلیلزاد نیز چنین ادعایی نمی کند.

اما استناد صرف به آنها، بدون بررسی این که هر یک از این نویسندگان با چه اهداف سیاسی،

د پانو شمیره: له ۳ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

در چه بستر دیپلماتیکی، و با چه پیش فرض هایی می نوشتند، ضعف روش شناسی جدی است. به خصوص هنگامی که این منابع دقیقاً همان القاب تبلیغاتی (مانند «واشننگتن افغانستان») را تولید می کنند که قرار است ستون فقرات استدلال مقاله باشد.

این یک حلقه منطقی بسته است:

منبع استعماری، لقبی می سازد / محقق یا واقعه نگار ما آن لقب را بدون نقد بازتولید می کند/ سپس همان لقب به عنوان «کشف علمی» عرضه می شود.

نکته تکمیلی / که در هیچ یک از دو مقاله خالدي و صائب به آن پرداخته نشده اما نقد من / جلیل زاد را استحکام می بخشد / غیبت کامل منابع صفوی و ایرانی در ارزیابی مقاله خالدي است. هیچ منبع تاریخ نگاری معاصر یا نزدیک به دوره صفوی در مقاله دیده نمی شود/ روایت تنها بر پایه منابع بریتانیایی و افغانی استوار است. این عدم توازن منبع، به ناچار، نتیجه تحقیق را جانبدارانه می سازد / نکته ای بنیادین در هر تحقیق تاریخی جدی که باید روایت های چندجانبه را در کنار هم بسنجد.

تحلیل جمعیت شناسی بدون داده

یکی از ادعاهای بلندپروازانه مقاله خالدي این است که پشتون ها در آن دوره یک «توده جمعیتی پیوسته» (Population Contiguous) تشکیل می دادند که به میرویس خان امکان داد «شبکه ارتباطی قبیله ای» ایجاد کند. این ادعا، هر چند به ظاهر علمی و با اصطلاح انگلیسی همراه است، بدون ارائه هیچ داده یا آمار جمعیتی معاصر رویداد بیان شده است. جمعیت شناسی تاریخی رشته ای است که به شواهد کمی، سرشماری ها، و اسناد مالیاتی نیاز دارد/ یک ادعای کلی درباره «قدرت عدد و نفوس» بدون هیچ رقم مشخصی، چیزی بیش از یک گمانه ایدئولوژیک و واهی نیست. این دقیقاً همان الگویی است که در سراسر مقاله خالدي تکرار می شود: پوشاندن جامه علمی بر گزاره هایی که پشتوانه تجربی ندارند.

زبان احساسی در برابر زبان تحلیلی

مقاله خالدي با عباراتی مانند «کوشش مذبوحانه»، «تخریب حافظه تاریخی»، و «خیانت عظیم در تاریخ نویسی ملی افغان ها» آغاز می شود / عباراتی که به گفته درست من / جلیل زاد، زبان تبلیغاتی و حماسی اند، نه زبان تحلیل تاریخی. مورخ واقعی با شواهد بحث می کند، نه با اتهام زنی به کسانی که تفسیر متفاوتی از یک رویداد دارند.

این شیوه، برچسب زدن به منتقدان به عنوان «خائن به تاریخ نویسی ملی»، ابزار تبلیغاتی است، نه ابزار علمی / و این دقیقاً همان معیاری است که خود خالدي در آغاز مقاله اش («تاریخ علم است»)

ادعا کرده اما در عمل نقض کرده است. جالب توجه است که صائب، در نقد خود بر جلیل زاد، همین

ایراد را به شکل معکوس بر خود جلیلزاد نیز وارد می‌داند، به این معنا که جلیلزاد نیز زبان تندى به‌کار برده است. این نکته دربارهٔ لحن ممکن است تا حدی درست باشد، اما نباید با اصل محتوا اشتباه گرفته شود. تندى لحن یک نویسنده، اعتبار علمی استدلال‌های او را باطل نمی‌کند / همان طور که ادب و متانت زبانی نویسندهٔ دیگر، ضعف‌های روش‌شناسی استدلال او را جبران نمی‌کند. آنچه در نهایت داوری تاریخی را تعیین می‌کند، صحت و سقم ادعاها است، نه گرمی یا سردی عبارات.

کوچک‌نمایی ۱۹۱۹ برای بزرگ‌نمایی ۱۷۰۹؟

منتقدان جلیلزاد / به خصوص صائب / تلاش می‌کنند نشان دهند خالدى هرگز نمی‌خواسته نقش امان‌الله خان را کم‌رنگ کند، و به این جمله از خود خالدى استناد می‌کنند: «تجلیل از یکی، هرگز به معنای نادیده گرفتن دیگری نیست.» این جمله البته در متن خالدى وجود دارد. اما مساله جلیلزاد ادعای آگاهانهٔ خالدى نیست / مساله، اثر ساختاری چارچوب‌بندی مقاله است.

وقتی رویداد ۱۷۰۹ عنوان «آغاز هویت ملی» و رویداد ۱۹۱۹ عنوان فرعی تر «تثبیت» می‌گیرد، این چارچوب‌بندی به‌خودی خود سلسله مراتبی میان دو رویداد ایجاد می‌کند / نخستین در مرتبهٔ خلق، دومی در مرتبهٔ تأیید. این یک تحلیل ادبی-ساختاری از متن است، نه اتهامی به نیت نویسنده؛ و نقدی از این دست کاملاً در چارچوب نقد متن (textual criticism) جای می‌گیرد، نه در چارچوب حمله به شخص.

از نظر حقوقی نیز، تفاوت میان این دو رویداد بنیادین است: در ۱۷۰۹، نظام حقوق بین‌الملل مدرن (وستفالیایی و سپس ژنیف/لاها) که مفهوم «بهرسمیت‌شناسی استقلال» را تعریف می‌کند، هنوز شکل نگرفته بود / در حالی‌که استقلال سیاست خارجی افغانستان در ۱۹۱۹، در چارچوب همان نظام حقوقی مدرن، به رسمیت شناخته شد. مقایسهٔ حقوقی میان این دو رویداد، از نظر روش‌شناسی نادرست است، چرا که این دو در دو نظام حقوقی کاملاً متفاوت رخ داده‌اند. بنابراین، مساله «کدام رویداد مهم‌تر است» نیست / مساله این است که این دو رویداد اصلاً در یک مقیاس حقوقی قابل سنجش نیستند، و ادعای برابری یا برتری یکی بر دیگری / از هر دو سو / گمراه‌کننده است.

بی‌توجهی به پیچیدگی‌های داخلی دورهٔ هوتکیان

نکتهٔ دیگری که در نقد جلیلزاد مطرح شده و در مقالهٔ خالدى غایب است، بی‌ثباتی‌های داخلی، اختلافات قبیله‌ای، و در نهایت فروپاشی خود حکومت هوتکیان است. یک روایت تاریخی متوازن نمی‌تواند تنها به دستاوردها بپردازد و از برخورد‌های درونی، جانشینی‌های پر آشوب، و فروپاشی نهایی این دودمان (که خود بخش جدایی‌ناپذیر واقعیت تاریخی این دوره است) چشم‌پوشد.

این کاستی، تصویری یک‌سویه و تبلیغاتی از دورهٔ هوتکیان می‌سازد که با استانداردهای تاریخ‌نگاری متوازن هم‌خوانی ندارد.

د پانو شمیره: له ۵ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

پاسخ به این ادعا که «هیچ مورخ جدی، قیام محلی را کوچک نمی شمارد» صائب و خالدی هر دو تلاش می کنند جلیلزاد را به این اتهام برانند که او خودد به بهانه مبارزه با اسطوره سازی، اهمیت رویداد ۱۷۰۹ را کوچک می کند. اما باید میان دو چیز تفکیک قائل شد: نپذیرفتن مفاهیم آنارونیستی (مانند دولت-ملت مدرن) از یکسو، و انکار اهمیت تاریخی رویداد از سوی دیگر.

من جلیلزاد هیچگاه اهمیت رویداد ۱۷۰۹ را انکار نکرده/ من تنها می گویم که این اهمیت باید بر پایه واقعیت های خود رویداد سنجیده شود / برانداختن دوصد ساله سلطه صفوی بر قندهار، ایجاد یک ساختار قدرت مستقل، و بنیان گذاری دودمانی که سیزده سال بعد اصفهان را نیز فتح کرد / نه با وام گیری مفاهیم حقوقی دو قرن بعدتر. اهمیت تاریخی میرویس خان نیازی به لباس عاریتی «واشنگتن افغانستان» ندارد / همان طور که من جلیلزاد به درستی نوشتم، خود رویدادها / نه استعاره ها / کافی اند تا جایگاه او را در تاریخ منطقه تثبیت کنند.

نتیجه می گیرم

چرا نقد من جلیلزاد از نظر روش شناسی برتری دارد؟

با کنار هم گذاشتن هر سه متن، تصویر روشنی به دست می آید: مقاله خالدی از یک نتیجه از پیش تعیین شده آغاز می شود و شواهد را برای اثبات آن گزینش می کند.

مفاهیم حقوقی و سیاسی سده های نوزدهم و بیستم (امارت ملی، دولت-ملت مدرن، حق تعیین سرنوشت، دولت حایل، هویت ملی) بدون سند مستقیم بر رویدادی از ۱۷۰۹ تحمیل شده اند.

مقایسه با جورج واشنگتن، مغالطه رده بندی است و از عبارتی تزیینی یک منبع استعماری قرن نوزدهمی وام گرفته شده، بدون هیچ فاصله گذاری نقادانه. منابع اصلی مقاله (ملکم، هانوی، مالیسون) بریتانیایی و متعلق به عصر رقابت امپراتوری ها هستند و بدون نقد منبع به کار رفته اند / منابع صفوی و ایرانی به کلی غایب اند.

ادعاهای جمعیت شناسی بدون داده، و زبان مقاله بیش از آنکه تحلیلی باشد، تبلیغاتی و حماسی و میان تھی است. مقاله دچار تناقض درونی (رد و سپس پذیرش لقب «شاه») است که هرگز توضیح داده نمی شود.

این نقاط، هریک به تنهایی قابل بحث اند/ اما در کنار هم، الگویی نظام مند از فروپاشی روش شناسی به نفع بزرگ نمایی تاریخی را نشان می دهند / دقیقاً همان چیزی که من جلیلزاد از آغاز مقاله خود ادعا کرده ام .

حتی صائب، که تلاش دارد میان دو طرف دآوری متوازن کند، در نهایت مجبور می شود اعتراف کند که «برخی انتقادهای جلیلزاد بر مقاله داکتر نوراحمد خالدی بی اساس نیست.»

د پانو شمیره: له ۶ تر ۷

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

میرویس خان هوتکی این مرد سترگ نیازی به عنوان عاریتی «جورج واشنگتن افغانستان» ندارد تا در تاریخ جایگاه داشته باشد.

بر انداختن اقتدار صفوی در قندهار، تأسیس نخستین ساختار قدرت مستقل در آن منطقه، و راه گشایی مسیری که سیزده سال بعد به فتح اصفهان انجامید، به خودی خود گواهی کافی بر اهمیت اوست / بدون نیاز به وام گیری مفاهیمی که دو قرن پس از او پدید آمدند.

این دقیقاً همان معیاری است که تاریخ نگاری علمی، فارغ از احساسات پوچ، اقتضا می کند / و این همان معیاری است که مقاله من / ن. جلیل زاد، با وجود تنیدی گاه به گاه لحن آن، به درستی بر آن پای می فشارد.

یادداشت: طبیعی است که مدافعان روایت خالدي می توانند استدلال کنند که هر بازخوانی تاریخی ناگزیر با مفاهیم و زبان زمانه خود نویسنده صورت می گیرد، و به کار بردن استعاره ای چون «واشنگتن افغانستان» را ابزاری ارتباطی برای برجسته کردن اهمیت میرویس خان برای مخاطب امروزی، نه ادعایی علمی، تلقی کنند. [حال آنکه بنابر نقد دوم آقای سیلانی بر مقاله خالدي مالیسون هرگز اصطلاح جورج واشنگتن را در حق میرویس خان بکار نبرده، بلکه میرویس خان را شاه مستقل قندهار نامیده است. و این امر بی دقتی خالدي را از متن مورد استفاده نشان میدهد.]

این خوانش، هر چند از منظر روش شناسی تاریخی همان اشکالات یاد شده را دارد، در سنت تاریخ نگاری ملی گرایانه / به مفهوم آنچنانی که در بسیاری کشورها رایج است / جایگاهی شناخته شده دارد.